

الگوی رفتاری آمریکا در قبال بیداری اسلامی: عمل‌گرایی محتاطانه

ابوذر گوهری مقدم*

(دریافت: ۹۳/۱/۲۳ پذیرش: ۹۳/۴/۴)

چکیده

تحولات بیداری اسلامی در منطقه‌ی خاورمیانه پس از سال ۲۰۱۱ میلادی نظم منطقه‌ای را در ابعاد مختلف تغییر داده و سیاست‌های بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را متأثر ساخته است. در این میان ایالات متحده - که پس از جنگ جهانی دوم منافع گسترده‌ای را در این منطقه‌ی استراتژیک برای خود تعریف کرده است - پیش از هر دولت دیگری دچار بحران منافع شده است. مقاله‌ی حاضر به بررسی منافع ایالات متحده در خاورمیانه پرداخته و آثار بیداری اسلامی را بر این منافع به آزمون می‌گذارد. این مقاله به دنبال پاسخ به این پرسش اساسی است که نحوه‌ی سیاست‌گذاری و راهبردهای ایالات متحده در قبال خیزش بیداری اسلامی در منطقه‌ی خاورمیانه از چه الگویی پیروی می‌کند. نتیجه‌ی این تحقیق نشان می‌دهد که اوپاما با اتخاذ سیاست خارجی عمل‌گرایانه به دنبال مدیریت بحران به وجود آمده در منطقه‌ی خاورمیانه است. در این راستا از اقداماتی نظیر مداخله‌ی مستقیم نظامی تا تغییرات ظاهری در نخبگان حاکم را در دستور کار خود قرار داده و در درازمدت نیز تلاش می‌کند از طریق کمک به انجام اصلاحات درونی، تداوم حضور نظامی در منطقه و کشورهای هدف، پرهیز از اتکای به متحد واحد، ترویج مدل اسلام‌گرایی سکولار، نزدیکی به جامعه‌ی مدنی و اسلام‌گرایان منطقه، تقویت گفتمان حقوق بشر و پیشبرد روند سازش، چالش‌های ناشی از بروز بیداری اسلامی در منطقه را مدیریت نماید.

واژگان کلیدی: بیداری اسلامی، عمل‌گرایی، ایالات متحده آمریکا، خاورمیانه، سیاست خارجی

مقدمه

انقلاب‌های منطقه که در اثر علل مختلف از جمله بحران مشروعیت، ناکارآمدی و استبداد حکومت‌های کشورهای عرب منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا به وقوع پیوسته و سبب شده است مردم این کشورها علیه بحران هویتی تحمیلی از جانب حکام و کشورهای فرامنطقه‌ای علیه اسلام‌خواهی آنان، قیام کنند، علاوه بر آثار مختلف در حوزه‌ی سیاست داخلی کشورها، بسیاری از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را تحت تأثیر قرار داده است. یکی از مهم‌ترین بازیگران فرامنطقه‌ای که از این روندها اثر پذیرفته، ایالات متحده است. بخش عمده‌ای از سیاست خارجی آمریکا در طول جنگ سرد معطوف به خاورمیانه و تحولات آن بوده است. رابطه‌ی گسترده‌ی این کشور با کشورهای منطقه در ابعاد مختلف در طول تاریخ سبب شکل‌گیری منافع گسترده‌ای شده که هرگونه تحول در موازنه‌ی قوا و نظم منطقه‌ای می‌تواند بر این منافع اثرگذار باشد. با توجه به این مسئله، مقاله‌ی حاضر به بررسی تأثیرپذیری منافع آمریکا در خاورمیانه در اثر تحولات مرتبط با بیداری اسلامی می‌پردازد. جهت تبیین این موضوع با استفاده از چارچوب مفهومی عمل‌گرایی محتاطانه به‌عنوان رویکرد سیاست خارجی اوپاما، تلاش می‌شود نوع واکنش و پاسخ ایالات متحده به تحولات بیداری اسلامی تبیین گردد. در این راستا در بخش ابتدایی این مقاله، منافع آمریکا در خاورمیانه در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی و امنیتی مورد بررسی قرار گرفته است و تلاش می‌شود اثر تحولات انقلابی در کشورهای منطقه بر آن مورد بررسی قرار گیرد. بخش دیگری از این مقاله نیز اختصاص به توضیح تغییرات نظم منطقه‌ای، متأثر از انقلاب‌های منطقه و تبعات آن بر سیاست خارجی آمریکا دارد. در انتها نیز الگوهای واکنش ایالات متحده مبتنی بر اصول عمل‌گرایی محتاطانه بررسی می‌گردد. این مقاله با رویکردی عملیاتی، آینده‌پژوهانه و کاربردی به مطالعه‌ی نحوه‌ی اثرپذیری منافع ملی آمریکا در قبال بیداری اسلامی در قالب عمل‌گرایی محتاطانه به‌عنوان اصل نظم‌دهنده‌ی سیاست خارجی آمریکا می‌پردازد.

الف) چارچوب مفهومی: عمل‌گرایی محتاطانه

بسیاری از متخصصان و تحلیلگران، اوپاما را فاقد دکترین و استراتژی کلان در حوزه‌ی سیاست خارجی می‌دانند و اقدامات وی را در زمره‌ی عمل‌گرایی تفسیر می‌کنند. مهم‌ترین مؤلفه‌های عمل‌گرایی^۱ اوپاما در سیاست خارجی را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

- ۱- سیاست واکنشی و انفعالی: اوباما در بسیاری از حوادث و تحولات سیاست خارجی نشان داده است به‌جای هدایت مؤثر امور، تلاش نموده است با خرید زمان و انتظار، بهترین پاسخ را یافته و عمل نماید و در واقع از پشت صحنه به مدیریت بپردازد.^۱ این رویکرد در بسیاری موارد باعث شده است منتقدان، سیاست خارجی وی را ضعیف ارزیابی نمایند.
 - ۲- فقدان راهبرد کلان یا اصول کلی سیاست‌گذاری خارجی یکی دیگر از اصول عمل‌گرایی اوباما است.
 - ۳- ترکیب ایدئالیسم و رئالیسم در عین عدم اعتماد و اعتقاد کامل به آرمان‌گرایی آمریکایی و در واقع اتخاذ نوعی واقع‌گرایی محتاطانه در سیاست خارجی.
 - ۴- نتیجه‌گرایی به‌جای پایبندی مستمر به اصول سیاست خارجی آمریکا به نحوی که در مواردی سیاست اوباما به نوعی انزوای‌گرایی جدید نیز نزدیک می‌شود. اوباما تلاش نموده است به شکل تدریجی اهداف سیاست خارجی را محقق سازد و از تعجیل و تسریع در این امر بپرهیزد (Indyk, Lieberthal, O'Hanlon 2012, April 20).
 - ۵- تلاش برای غیرامنیتی نمودن تحولات.
 - ۶- خروج از جنگ‌های غیرضروری و هزینه‌بر، مانند جنگ عراق و افغانستان و پرهیز از ورود به جنگ با سوریه.
 - ۷- چندجانبه‌گرایی و اتکای به دوستان و متحدان و انجام امور به هزینه‌ی شرکا؛ مانند آنچه در جنگ لیبی اتفاق افتاد.
 - ۸- سیاست خارجی غیرایدئولوژیک برخلاف بوش پسر و نومحافظه‌کاران. (Dueck 2011, October 01)
 - ۹- اوباما سیاست خارجی و اهداف آن را مادی و متقابل می‌بیند و نه اخلاقی و رقابتی و بر این اساس معتقد است همکاری بر اساس منافع مشترک و نه ارزش‌های مشترک حاصل می‌شود.
 - ۱۰- در رویکرد عمل‌گرایانه‌ی اوباما، تهدید منافع مشترک ناشی از منافع مادی و نه ایدئولوژیک است (Nau 2010).
- نوع تعامل و سیاست‌گذاری خارجی دولت اوباما در سیاست خارجی از جمله مسئله‌ی بیداری اسلامی متأثر از رویکرد عمل‌گرایانه بوده و تلاش نموده است متناسب با مختصات هر کشور اقدام به سیاست‌گذاری و اجرا نماید.

ب) منافع ایالات متحده در خاورمیانه و شمال آفریقا

ایالات متحده‌ی آمریکا از زمان اعلام خروج نیروهای بریتانیا از سرزمین‌های شرق سوئز در ۱۹۶۸ با توجه به اهمیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس، تلاش جدی جهت حضور و تأمین منافع خود در این منطقه نموده است. در دهه‌ی ۱۹۷۰ آمریکا تلاش کرد با اتخاذ سیاست دو ستونی نیکسون با ژاندارمی ایران و همراهی عربستان، امنیت و ثبات منطقه‌ای را حفظ نماید. پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تغییر یکی از پایه‌های سیاست آمریکا، سیاست مهار ایران از طریق حمایت از صدام به همراه تقویت حضور مستقیم نظامی در خلیج فارس و خاورمیانه در دستور کار این کشور قرار گرفت. در طول این سال‌ها خاورمیانه به دلایل متعدد، بخشی مهم از محیط امنیتی آمریکا محسوب شده است (الهی، ۱۳۸۷: ۳۶۰-۳۷۰).

۱- حفظ جریان آزاد انرژی

انرژی به‌عنوان عامل محرک صنعت و اقتصاد کشورهای غربی همواره نقش مهمی در تعیین نوع و جهت سیاست خارجی این کشورها داشته است و لذا کشورها و مناطق دارای انرژی از اهمیت خاصی در این سیاست‌ها برخوردار بوده‌اند. منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس نیز از این امر مستثنا نبوده است. مصرف جهانی انرژی امروزه حدود نود میلیون بشکه در روز است که انتظار می‌رود این روند تا ۲۵ سال آینده پنجاه درصد افزایش یابد. این رشد تقاضا در نتیجه‌ی روند رو به رشد اقتصاد کشورهای آسیایی خواهد بود. از سوی دیگر ضرورت‌های توسعه در کشورهای تولیدکننده‌ی نفت و انرژی باعث می‌شود بخش عمده‌ای از نفت تولیدشده در داخل مصرف شود و لذا این امر باعث کاهش صادرات و در نتیجه افزایش قیمت نفت خواهد شد (Pollac, 2011: 280). آمریکا به‌خوبی به اهمیت استراتژیک منطقه‌ی خاورمیانه واقف است و چون خود یک‌چهارم نفت جهان را مصرف می‌کند، حفظ امنیت انرژی را به‌عنوان یکی از منافع حیاتی خود تلقی می‌نماید و خود را به‌عنوان حافظ منافع انرژی سایر شرکا و متحدان نیز می‌داند. دولت آمریکا مانند بسیاری از دیگر دولت‌ها، دسترسی مستمر به منابع انرژی و به‌ویژه نفت را مربوط به امنیت ملی خود می‌داند و استفاده از منابع متنوع و مطمئن نفتی را از عوامل کلیدی تضمین‌کننده‌ی بقا، امنیت، قدرتمندی و کسب ثروت خود تلقی می‌کند (پوراحمدی، ۱۳۸۸: ۵۸). آمریکا برای تأمین جریان انرژی بارها در نقاط مختلف دنیا و از جمله منطقه‌ی

خاورمیانه مداخله‌ی مستقیم نموده است که نمونه‌ی بارز آن حمله به عراق متعاقب حمله‌ی این کشور به کویت بوده است. جلوگیری از تسلط رقبا بر منابع نفتی خلیج فارس، حفظ جریان باثبات نفت، کنترل بهای نفت در بازار جهانی، تنوع‌بخشی به منابع عرضه‌ی نفت و تقویت تولید و ذخیره‌سازی نفت در داخل، از جمله محورهای اصلی استراتژی نفتی آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه است (سازمند، ۱۳۹۰: ۱۵۸-۱۵۹).

۲- تأمین امنیت رژیم صهیونیستی

آمریکا از ابتدای تشکیل رژیم صهیونیستی حمایت از این رژیم را در دستور کار خود در خاورمیانه قرار داده است و از هیچ نوع حمایت مادی و معنوی از این موجودیت دریغ نکرده است. از زمان جنگ اکتبر ۱۹۷۳ حمایت آمریکا از اسرائیل در سطحی بوده که با هیچ کشوری قابل مقایسه نیست. اسرائیل مهم‌ترین دریافت‌کننده‌ی کمک‌های سالانه از ایالات متحده بوده است. میزان کمک‌های دریافتی آمریکا از اسرائیل تا سال ۲۰۰۳ بالغ بر یک صد و چهل میلیارد دلار بوده است. اسرائیل سالانه حدود سه میلیارد دلار از آمریکا کمک دریافت می‌دارد که معادل یک پنجم کل کمک‌های سالانه‌ی آمریکاست. علاوه بر این اسرائیل تحت حمایت گسترده‌ی دیپلماتیک آمریکا قرار دارد. از سال ۱۹۸۲ آمریکا ۳۲ قطعنامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل متحد را که در انتقاد از عملکرد اسرائیل بوده و تو کرده است. این تعداد استفاده از حق وتو از مجموع وتوهای صورت گرفته توسط سایر اعضای شورای امنیت بیشتر است. از سوی دیگر آمریکا در تمامی موارد با ظاهر میانجی در نقش وکیل اسرائیل عمل کرده و مانع پیشبرد اهداف فلسطینیان شده است (کوهکن، ۱۳۸۶: ۱۹-۲۰).

در طول چندین دهه برخی از رهبران آمریکا پایه‌های روابط این کشور با اسرائیل را با استناد به مقوله‌های معروفی چون ارزش‌های مشترک؛ یعنی دموکراسی مشترک، تجربه‌ی متقابل در مبارزه برای آزادی، ریشه داشتن در فرهنگ و تمدن یهودی مسیحی، پایبندی به حق ملت‌ها خواه خرد یا کلان در برخورداری از زندگی آرام و بی‌دغدغه تفسیر کرده‌اند (کسینجر، ۱۳۸۱: ۲۸۱). از سوی دیگر فهرست طولانی از منافع ملی مشترک بین ایالات متحده و اسرائیل وجود دارد و دادوستد اسرائیل سهم مستقیم و بزرگی برای منافع آمریکایی دارد. مهم‌ترین منافع مشترک آمریکا و اسرائیل عبارت‌اند از:

* منع گسترش سلاح‌های کشتار جمعی به ویژه سلاح‌های هسته‌ای.

- * مبارزه با تروریسم و ایدئولوژی اسلامی
- * تقویت فرآیند سازمان‌یافته‌ی تحول دموکراتیک و توسعه‌ی اقتصادی در منطقه
- * مخالفت با گسترش نفوذ ایران و گروه‌های وابسته به آن
- * تضمین گردش آزاد نفت و گاز با نرخ‌های معقول
- * حل منازعه‌ی عربی اسرائیلی از طریق روند سازش
- * جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای به‌ویژه از سوی ایران یا به‌وسیله‌ی گروه‌های دیگر.

* مبارزه با جریان‌های مقاومت.

در حقیقت به‌استثنای اسرائیل، هیچ‌یک از کشورهای خاورمیانه تا این حد دارای منافع ملی نزدیک با منافع ایالات متحده نیستند (Blackwill, 2011: 14-15)؛ لذا در طول تاریخ، حمایت از رژیم صهیونیستی و بقای این رژیم از مهم‌ترین اولویت‌های سیاست خارجی خاورمیانه‌ای آمریکا بوده است.

۳- مبارزه با تروریسم

در پی حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ متفکران نو محافظه‌کار آمریکایی، که در دولت آمریکا نفوذ فراوانی داشتند، تلاش کردند مسئله‌ی تروریسم را تبدیل به فرصتی عظیم برای تحقق سیاست خارجی این کشور نمایند، لذا بلافاصله این افراد، تروریسم را شاخصه و چراغ راه سیاست خارجی آمریکا دانستند. در پرتو این تغییر در سیاست خارجی آمریکا، این دولت دست به لشکرکشی‌هایی زد که حتی در دوران جنگ سرد نیز بی‌سابقه بود. از این مقطع آمریکا باهدف مبارزه با تروریسم خصوصاً در منطقه‌ی خاورمیانه اقدامات متعددی در منطقه صورت داده و سیاست‌های خود را مبتنی بر این سیاست تدوین نموده است (گوهری مقدم، ۱۳۸۶: ۱۳۳). آمریکا در تلاش است با نابودی ریشه‌های تروریسم در منطقه امنیت خود و متحدانش را تأمین نماید.

۴- انجام اصلاحات در خاورمیانه

متعاقب حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا، دولت وقت این کشور باهدف نابودی ریشه‌ی تروریسم در منطقه‌ی خاورمیانه پس از حمله‌ی نظامی به افغانستان و عراق

طرحی را پیگیری کردند که به «خاورمیانه‌ی بزرگ» معروف شد. آمریکاییان هدف اصلی طرح خاورمیانه‌ی بزرگ را ایجاد امنیت در گستره‌ی این منطقه خوانده‌اند. بر اساس پیش‌نویس اولیه‌ی طرح، اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فرهنگی در خاورمیانه تهدید مستقیمی برای ثبات خود منطقه از یک سو و منافع ملی آمریکا و اعضای هشت کشور صنعتی از سوی دیگر تلقی می‌شد. واشنگتن معتقد است که افزایش محرومیت مردم منطقه از حقوق سیاسی و اقتصادی‌شان به افراطی‌گری، تروریسم، جنایات بین‌المللی و مهاجرت غیرقانونی می‌انجامد. آمریکاییان بر این عقیده‌اند که اوضاع داخلی دولت‌های منطقه و شکست نظام سیاسی آنان در تعامل با یکدیگر سبب بروز وضع انفجار آمیزی چون افغانستان پیش از طالبان شده است. به‌زعم آمریکاییان، اصلاحات نه‌فقط از طریق اقدامات امنیتی داخلی آن‌چه که اکنون شاهد آن هستیم، بلکه می‌بایست از طریق ترتیبات امنیتی منطقه‌ای و هم‌چنین اصلاحات فراگیر در درون نظام‌های سیاسی انجام گیرد (گوهری مقدم، ۱۳۸۶: ۱۲۷-۱۲۹).

۵- حفظ ثبات در منطقه

طبعاً پیشبرد اهداف و منافع یک دولت در شرایط استاندارد در منطقه‌ی مشخص، در فضایی آرام و باثبات محقق می‌شود. آمریکا با شکل‌دهی نظم مطلوب خود طی سالیان گذشته همواره به‌عنوان قدرت حامی وضع موجود بوده است و حفظ ثبات در این منطقه‌ی استراتژیک جهانی از اولویت‌های آمریکا است. حفظ ثبات، مقدمه‌ی تحقق سایر اهداف و منافع آمریکا در منطقه است.

۶- ایجاد بازار آزاد

یکی از فرمول‌های اصلاحات در منطقه تمسک به ارزش‌های اقتصاد لیبرالی و بازار آزاد در منطقه است. آمریکا تلاش می‌کند میان کشورهای وابسته‌ی خود در منطقه از طریق بازار آزاد بتواند سایر اصلاحات موردنظر خود را به وجود آورد.

۷- جلوگیری از شکل‌گیری هژمون منطقه‌ای

ایالات متحده همواره علناً در اسناد راهبردی خود، جلوگیری از شکل‌گیری قدرتی برتر در منطقه‌ی خاورمیانه را که بتواند در برابر اقدامات این کشور موازنه ایجاد کند جزئی از اهداف حیاتی

خود می‌داند. قدرتی مستقل که بدون تأثیرپذیری و فرمان‌بری از این قدرت در منطقه منافع مستقل خود را تعریف و اعمال نماید مسلماً با آمریکا دچار تضاد منافع شده، باعث می‌شود منافع این کشور با خطر مواجه گردد، لذا جلوگیری از ایجاد چنین قدرتی در دستور کار آمریکا قرار دارد.

۸- حمایت از متحدان

آمریکا به شکل علنی همواره متحدان خود را در منطقه‌ی خاورمیانه مورد حمایت مستقیم و غیرمستقیم خود قرار داده است. این امر جهت تحقق اهداف کلان آمریکا در منطقه ضروری تلقی شده است.

ج) بیداری اسلامی و منافع خاورمیانه‌ای ایالات متحده

با در نظر گرفتن منافع آمریکا در منطقه، نحوه‌ی اثرگذاری تحولات و انقلاب‌های منطقه بر این منافع متناسب با این منافع ذیلاً مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- بیداری اسلامی و تأمین امنیت انرژی

چنان‌که ذکر شد تأمین امنیت و تداوم جریان انرژی خاورمیانه به سایر نقاط جهان در زمره‌ی منافع حیاتی ایالات متحده در منطقه تعریف شده است بر این اساس آمریکا نقش ژاندارم حفاظت از این منفعت را برای خود و متحدانش در نظر گرفته است. تحولات انقلابی در کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس طبعاً بر این نقش و منافع نیز تأثیر مستقیم داشته و آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد. از آن‌جا که حجم قابل ملاحظه‌ای از نفت جهان از سه آبراه تنگه‌ی هرمز، باب‌المندب و کانال سوئز عبور می‌کند هرگونه ناآرامی در این حوزه‌های جغرافیایی تأثیر به‌سزایی در افزایش قیمت انرژی خواهد داشت. فوری‌ترین تأثیر ناشی از افزایش قیمت نفت در اثر بروز ناآرامی در کشورهای تولیدکننده است. بازار انرژی دنیا در شرایط رکود اقتصادی جهان همواره مورد توجه مصرف‌کنندگان عمده و از جمله آمریکا بوده است. بی‌ثباتی در کشورهای منطقه باعث افزایش قهری قیمت نفت شده است هرچند غرب تلاش کرد با استفاده از متحدانی نظیر عربستان کاهش تولید را مدیریت نماید، ولی در درازمدت این امر دارای هزینه بوده و مشکلاتی را به همراه خواهد داشت. چنان‌که در تحولات اخیر شاهد رشد ۱۰ تا ۱۵ درصدی قیمت انرژی در جهان بودیم (Blas 2011).

در درازمدت نیاز آمریکا و غرب به نفت کشورهای نظیر ایران و عراق افزایش خواهد یافت و با توجه به مشکلات آمریکا خصوصاً با ایران، این امر تبعات اقتصادی منفی برای این کشور در بر خواهد داشت. از سوی دیگر افزایش تنش‌ها میان ایران و کشورهای محافظه‌کار عربی - که متحدان سنتی آمریکا محسوب می‌شوند - در نتیجه‌ی انقلاب‌های منطقه، سبب افزایش قیمت انرژی می‌گردد. هم‌چنین تضاد منافع عربستان نسبت به تحولات بحرین و مصر باعث تنش این کشور با کشورهای منطقه نظیر ایران و سایر کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس شده که این امر نیز به شکل غیرمستقیم منافع آمریکا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مشکلات اقتصادی غرب و آمریکا و نیاز روزافزون آن‌ها به انرژی باعث می‌شود رشد قیمت‌ها برای آن‌ها فاجعه‌بار شده و رکود اقتصادی آن‌ها را تعمیق نماید. از سوی دیگر از دست دادن کشورهای متحد نفتی در اثر تحولات انقلابی فاجعه‌ی دیگری است که در درازمدت منافع مستقیم و حیاتی آمریکا را به خطر خواهد انداخت (TerrillShare, 2011).

۲- بیداری اسلامی و تأمین امنیت اسرائیل

بدون تردید انقلاب‌های منطقه با توجه به ماهیت اسلامی خود تأثیری جدی بر سیاست و موقعیت استراتژیک اسرائیل خواهند داشت و از آن‌جا که حمایت از اسرائیل جزو منافع حیاتی آمریکا در منطقه قرار دارد از این طریق بر سیاست‌های این کشور نیز تأثیرگذار خواهد بود. بیداری اسلامی در منطقه، محیط استراتژیک اسرائیل را تغییر داده و مجدداً توجه به مسائل امنیتی در اولویت سیاست‌های این رژیم قرار گرفته است. در سال‌های اخیر هرچند امنیت از دغدغه‌های اصلی سران اسرائیل بوده است، ولی با توجه به قراردادهای صلح با برخی کشورهای عربی و با توجه به شناسایی قطعی و دوفاکتوری این رژیم توسط همسایگان عرب خود، دغدغه‌ی جدی امنیتی برای اسرائیل وجود نداشته و بیشتر توجه این رژیم بر مسائل سیاسی، مذاکرات سازش، و مشکلات داخلی خود بوده است. با وقوع این تحولات مجدداً امنیت وجودی این رژیم برای سران آن حائز اهمیت بسیار شده است و از این منظر عقب‌گرد منافع محسوب می‌شود (Darwish, 2012: 90-95).

از سوی دیگر تحولات مربوط به انقلاب‌های منطقه باعث شده شرایط نامطلوب داخلی اسرائیل نیز مورد توجه جدی‌تر مردم این رژیم قرار گرفته و اعتراضات گسترده‌ای به وجود آورد. شرایط بد اقتصادی، فساد، حمایت دولت از شهرک‌سازی، کاهش فرصت‌های شغلی و

تحصیلی، تضعیف نهادهای مدنی و دموکراتیک، افزایش شکاف بین طبقه‌ی متوسط و ثروتمند باعث نارضایتی گسترده‌ی مردمی از دولت اسرائیل در داخل سرزمین‌های اشغالی شده است و نتیجه‌ی مستقیم این اعتراضات تضعیف دولت خواهد بود. همزمانی این اعتراضات با آنچه در جهان عرب در حال وقوع است تأثیرپذیری جامعه‌ی اسرائیل را از تحولات منطقه نشان می‌دهد و بخشی از مشکلات اسرائیل مربوط به بیداری اسلامی ناشی از تسری این نگاه‌ها به داخل جامعه‌ی اسرائیلی است. از سوی دیگر تزریق الگوی بیداری اسلامی به مردم فلسطین باعث تقویت رویکرد جهادی و مقاومت آن‌ها شده به نحوی که اسرائیل، این اعتراضات شدت گرفته را تهدید وجودی تلقی کرده، به شدت سرکوب می‌کند (Carpenter, 2011). از سوی دیگر از آن‌جا که آمریکا تنها متحد و عامل پیشرفت سیاست‌های اسرائیل در منطقه است کاهش محبوبیت آمریکا در نتیجه‌ی تحولات کشورهای عربی، مستقیماً بر موضع آمریکا و اسرائیل اثرگذار خواهد بود و باعث تضعیف این رژیم می‌گردد (Waxman, 2011: 71-78).

انقلاب در کشورهای منطقه خصوصاً تحولات مصر سبب شد رژیم صهیونیستی مجدداً نگران بقای خود شده و توجه کمتری به مسائل سیاسی و اقتصادی نماید. سرنگونی مبارک در مصر و دشمنی مردم مصر با اسرائیل از مسائلی نیست که آمریکا و اسرائیل بتوانند به سادگی از آن گذر کنند. قراردادهای مختلف اسرائیل و مصر که بدون توجه به خواست مردم مصر امضا شده و ماهیت اشغالگر و سلطه‌گر اسرائیل در رابطه با مردم فلسطین سبب شده است روی کار آمدن اسلام‌گرایان باعث ترس جدی اسرائیل از آینده‌ی خود گردد. آنچه در مصر اتفاق افتاد و درخواست مردم این کشور برای اخراج سفیر اسرائیل و قطع صادرات گاز و لغو قراردادهای دولتی با اسرائیل از مواردی است که اثر مستقیم بر امنیت اسرائیل خواهد داشت (Byman & Pollack, 2011: 246). هرچند در پی کودتا علیه مرسى، اسلام‌گرایان حکومت را در مصر از دست دادند ولی رژیم صهیونیستی هم‌چنان نگران امنیت مرزهای مشترک با مصر و سرایت افراط‌گرایی علیه این رژیم است.

۳- بیداری اسلامی و مبارزه با تروریسم

مبارزه با تروریسم تبدیل به جهت‌گیری اصلی سیاست خارجی آمریکا در ابتدای هزاره‌ی سوم و پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ گردید. دولت مردان وقت ایالات متحده و تیم سیاست خارجی آن، عامل اصلی در شکل‌گیری تروریسم را در خاورمیانه جستجو کردند و با حضور نظامی در

عراق و افغانستان تلاش کردند از نزدیک با عوامل ایجاد تروریسم مبارزه نمایند. ایالات متحده آمریکا معتقد است جریان‌های انقلابی در کشورهای عربی و بی‌ثباتی ایجاد شده سبب شده است در کنار جریان‌های مردمی و گروه‌های رسمی، سایر گروه‌های افراطی و بنیادگرا نیز پتانسیل خود را آزاد نموده، از فضای ایجاد شده در جهت رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کنند. هرچند اسلام‌گرایی مردم منطقه در جریان تحولات انقلابی سنخیتی با رویکردهای افراطی ندارد و حتی انقلابیون کشورهایی نظیر لیبی با جریان‌های شناخته‌شده‌ی تروریستی نظیر القاعده ارتباطی ندارند، اما امکان نفوذ این جریان‌ها در حکومت‌های آتی و میان انقلابیون وجود دارد و این امر تهدیدی برای سیاست مبارزه با تروریسم آمریکا در منطقه محسوب می‌شود. نمونه‌ی بارز این امر در کشوری مانند یمن محتمل است. از سوی دیگر رها شدن سلفیون و تروریست‌ها از زندان‌های کشورهای دست‌خوش انقلاب و ایجاد حلقه‌های تروریستی جدید باعث می‌شود منافع آمریکا در منطقه مورد تهدید قرار گیرد. از سوی دیگر از آن‌جاکه در اکثر این کشورها سنت پایدار مردم‌سالاری ریشه‌دار نیست امکان تسلط جریان‌های افراطی و نفوذ آن‌ها در حکومت‌های جدید وجود دارد (Byman, 2011: 213-220).

نکته‌ی قابل‌تأمل دیگر آن‌که سیاست مبارزه با تروریسم ایالات متحده در منطقه به‌تنهایی قابل‌اعمال نیست و آمریکا نیازمند شریک و متحد جدی است. روند انقلاب‌های منطقه باعث شده بسیاری از متحدان قدیمی و سنتی این کشور بر اثر رویکردهای مردمی خود تغییر رویه داده و همکاری خود را با آمریکا کاهش دهند. برآیند این مسئله نیز می‌تواند مشکلاتی برای سیاست مبارزه با تروریسم آمریکا به وجود آورد. از سوی دیگر دولت‌های درمانده و شکست‌خورده در صورتی که با تحولات انقلابی مواجه شوند عامل مساعدی برای شکل‌گیری و توسعه‌ی تروریسم محسوب می‌شوند. شرایط اجتماعی و اقتصادی موجود در برخی کشورها و وجود دولت‌های ضعیف و ناتوان از برقراری امنیت و کنترل سرزمین‌های خود؛ محیطی مساعد برای رشد گروه‌های تروریستی به وجود آورده است. (گوهری مقدم، ۱۳۹۰-الف: ۱۸۸-۱۸۹).

۴- بیداری اسلامی و اصلاحات در خاورمیانه

پس از روی کار آمدن اوباما، وی چندان تمایلی به پیشبرد طرح ارتقای دموکراسی و اصلاحات در خاورمیانه نداشت. چنان‌که در برنامه‌های هیلاری کلینتون وزیر خارجه آمریکا در جلسه‌ی اخذ تأییدیه‌ی مجلس سنا برای تصدی این سمت؛ وی بر طرح جامع دیپلماسی، توسعه و

دفاع تأکید کرد و سخنی از پیشبرد دموکراسی در خاورمیانه به زبان نیاورد. در واقع او با تلاش کرد دو محور توسعه و شأن را جایگزین ارتقای دموکراسی در خاورمیانه نماید. اما تحولات و انقلاب‌های عربی سبب شد او با ما به سیاست اصلاحات جرج بوش پسر بازگردد و به ناچار این مسئله را مورد تأکید قرار دهد (Hassan, 2011: 50). وی به تفصیل در سخنرانی ۱۹ می سال ۲۰۱۱ در وزارت خارجه آمریکا سیاست جدید آمریکا را در خاورمیانه متأثر از تحولات منطقه اعلام نمود. او با ما اعلام نمود علت انقلاب‌های ۲۰۱۱ فقدان شأن و حق تعیین سرنوشت سیاسی و اقتصادی در سراسر منطقه و نیز تحت تأثیر فن آوری‌های جدید و نقش جوانان بوده است. او با ما از روابط مبتنی بر منافع و احترام متقابل و نیز مجموعه‌ای از اصول جهت مدیریت این فرصت تاریخی حمایت کرد. به عقیده‌ی وی این اصول عبارتند از مخالفت با اعمال خشونت و سرکوب مردم منطقه، حمایت از حقوق جهانی نظیر آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی مذهب، برابری مرد و زن بر اساس قانون و حق انتخاب رهبر. او با ما در این سخنرانی از انجام اصلاحات سیاسی، اقتصادی در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا حمایت کرد، چراکه این مسئله سبب تحقق آمال مشروع مردم سراسر منطقه خواهد بود. وی نتیجه می‌گیرد:

«حمایت ما از این اصول بر اساس منافع ثانویه نیست. امروز من می‌خواهم مشخص کنم که این مسائل اولویت اصلی است که باید منجر به عمل مشخص از طریق همه‌ی ابزارهای دیپلماتیک، اقتصادی و استراتژیک در دسترس باشد... این سیاست ایالات متحده است که اصلاحات را در سراسر منطقه جهت حرکت به سوی مردم‌سالاری ارتقا بخشد». او با ما اعلام کرد: «ایالات متحده برای دهه‌ها، مجموعه‌ای از منافع عمده را در منطقه‌ی خاورمیانه تعقیب کرده است؛ مبارزه با تروریسم، جلوگیری از اشاعه‌ی سلاح‌های هسته‌ای، تأمین امنیت جریان آزاد تجاری و امنیت منطقه‌ای حمایت از اسرائیل و حمایت از صلح اعراب و اسرائیل. ما باید اعتراف کنیم که استراتژی صرفاً مبتنی بر پیشبرد این منافع مطلوبیتی نخواهد داشت... شکست در تغییر رویکردمان باعث تهدیدی جدی در جهت تعمیق شکاف بین ایالات متحده و جهان عرب خواهد بود چراکه وضع موجود بی‌ثبات است» (Remarks by the President Obama, 2011). هیلاری کلینتون نیز در سخنرانی ۷ نوامبر ۲۰۱۱ در موسسه دموکراتیک ملی این سخنان را چنین تکمیل کرد: «اساساً تاریخ دارای بخشی برحق^۱ است و ما می‌خواهیم در آن بخش باشیم و ما بدون استثنا از شرکای

خود در منطقه می‌خواهیم که اصلاحات را انجام دهند تا آن‌ها نیز در این بخش تاریخ قرار گیرند» (Hassan, 2011: 50).

با دقت در این سخنان به این نتیجه می‌رسیم که ایالات متحده آمریکا مجدداً بازگشت به مسئله‌ی اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در خاورمیانه را در دستور کار خود قرار داده است. اما آنچه در این میان حائز اهمیت است آثار اتخاذ قهری این سیاست در پی بر هم خوردن موازنه‌ی قوای منطقه‌ای علیه آمریکا است. این کشور در آستانه‌ی از دست دادن منافع خود در منطقه قرار گرفته و طبیعی است برای جلوگیری از این مسئله دست به مدیریت شرایط بزند. اما چنان‌که در دوره‌ی بوش پسر نیز اتفاق افتاد، انجام اصلاحات لزوماً به معنای تحقق اهداف آمریکا نیست. اول، وضعیت کشورهای منطقه به لحاظ شرایط داخلی و تأثیرپذیری از انقلاب‌ها و تحولات یکسان نیست. در برخی کشورها حکومت‌ها ساقط شده و ساختار جدید در حال شکل‌گیری است (مصر و تونس و لیبی)، برخی کشورها در حال سقوط و تغییر نظام هستند (مانند بحرین و یمن) و برخی از کشورهای محافظه‌کار نیز به‌ظاهر انجام اصلاحاتی را در دستور کار قرار داده‌اند. اثر انجام اصلاحات که این بار نیز قرار است با توصیه و دستور آمریکا انجام شود در این سه دسته کشور مسلماً متفاوت خواهد بود؛ و اساساً این سؤال مطرح می‌شود که در این کشورها خصوصاً کشورهای دست‌خوش تغییر نظام و انقلاب، آیا آمریکا از مشروعیت لازم جهت اعمال فشار برای اصلاحات برخوردار خواهد بود یا خیر؟ دوم، باید بررسی نمود که اثر انجام اصلاحات احتمالی بر سیاست داخلی کشورهای هدف چه خواهد بود؟ آیا این مسئله به ثبات در این کشورها کمک خواهد کرد و یا این‌که باعث بی‌ثباتی خواهد شد؟ مسلماً در کوتاه‌مدت این کشورها دست‌خوش بی‌ثباتی خواهند شد و این مسئله می‌تواند سبب گسترش و بروز بحران‌های آتی برای منافع آمریکا گردد به‌نحوی که با به خطر افتادن منافع حیاتی آمریکا احتمال مداخله‌ی این کشور به اشکال مختلف افزایش می‌یابد و این مسئله با توجه به اوضاع نابسامان اقتصادی، چندان مطلوب و اشنگتن نخواهد بود و تبعات منفی برای این کشور دارد و مشروعیت و محبوبیت آن را بیش‌ازپیش کاهش خواهد داد (Darwish, 2012: 90-95).

مسئله جدی که ذهن سیاست‌مداران آمریکایی را به خود معطوف ساخته است و در نتیجه سیاست این کشور را در قبال تحولات منطقه تحت تأثیر قرار می‌دهد، تعیین اولویت تعقیب منافع آمریکا یا تعقیب و پیشبرد ارزش‌های آمریکایی است. به‌عبارت‌دیگر منافع آمریکا در

حفظ وضع موجود و همکاری با دولت‌های محافظه‌کار منطقه است در حالی که ارزش‌های مورد ادعای آمریکا پیشبرد و ارتقای دموکراسی و لوازم آن است. آمریکا در طول سال‌های حضور خود در خاورمیانه از حاکمان مستبد حمایت می‌کرده و به افکار عمومی مردم منطقه بی‌توجهی نموده است. مسلماً قانع ساختن حاکمان وابسته در جهت پیشبرد منافع آمریکا امری بسیار آسان بوده است، در حال حاضر که این کشورها با انقلاب‌های مردمی مواجه شده‌اند قانع ساختن افکار عمومی جهت تعقیب سیاست‌های سنتی گذشته بسیار دشوار است و مردم منطقه با روحیه‌ی استکبارستیزی خود و با توجه به سابقه‌ی حمایت آمریکا از دیکتاتورها و نیز اسرائیل، از محبوبیت لازم جهت پیشبرد منافع خود برخوردار نیست. مسلماً مردم کشورهای منطقه نسبت به اصلاحات آمریکایی بدبین هستند و ایجاد تعادل جدید، هزینه‌ی زیادی برای آمریکا در بر خواهد داشت.

۵- حفظ ثبات در منطقه‌ی خاورمیانه

چنان‌که ذکر شد تحولات انقلابی منطقه و سرایت این تحولات به کشورهای مختلف، باعث شد این اصل در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا دچار تحول گردد و لزوم بازتعریف منافع و نیز ثبات‌سازی مجدد در دستور کار قرار گیرد.

۶- ایجاد بازار آزاد در خاورمیانه

مسلماً در شرایط بی‌ثباتی و خروج برخی از متحدان از دایره‌ی حمایتی آمریکا، تحقق شبکه‌ی مالی و بازار آزاد دچار مشکل می‌شود و این منفعت به منفعتی ثانویه تبدیل خواهد شد به نحوی که در مقایسه با سایر اهداف آمریکا در منطقه، احتمالاً مورد تأکید قرار نمی‌گیرد.

۷- جلوگیری از شکل‌گیری هژمون منطقه‌ای مخالف غرب

روند اسلام‌گرایی در منطقه و رهایی از وابستگی به آمریکا - که ناشی از انقلاب‌های مردمی در منطقه است - باعث می‌شود دولت‌های مستقل منطقه‌ای فرصت بیشتری جهت تحقق منافع خود داشته باشند و این امر باعث می‌شود انحصار آمریکا در منطقه دچار تزلزل گردد و منافع این کشور دچار بحران شود.

۸- حمایت از متحدان و شرکای منطقه‌ای

با روی کار آمدن دولت‌های مردمی غیروابسته به غرب و آمریکا، وابستگی این کشورها به آمریکا کاهش می‌یابد و این امر باعث ایجاد نظم منطقه‌ای جدید ضدآمریکایی در منطقه خواهد شد. سیاست آمریکا در منطقه، دولت‌محور و نه مردم‌محور بوده است و روی کار آمدن دولت‌های واقعی مردمی باعث بروز مشکلات جدی برای آمریکا خواهد شد.

د) تغییر نظم منطقه‌ای ناشی از انقلاب‌های منطقه

مجموعه‌ای تحولاتی که برشمردیم در مجموع سبب تغییر نظم منطقه‌ای خاورمیانه شده است. انقلاب‌های خاورمیانه و شمال آفریقا نظم موجود منطقه را تغییر داده و وزن، جایگاه و نقش بازیگران منطقه‌ای را دچار تحول نمود (Byman & Pollack, 2011: 243). این تحولات سبب شده است بازیگران عمده‌ی منطقه‌ای نظیر ایران، ترکیه، عربستان، رژیم صهیونیستی و بازیگرانی فرامنطقه‌ای نظیر ایالات متحده منافع خود را بر اساس این تحولات تعریف و بازتعریف نمایند. از تبعات انقلاب‌های منطقه - که می‌تواند بر نظم منطقه‌ای اثرگذار باشد - احتمال وقوع جنگ‌های داخلی در کشورهای خاورمیانه دست‌خوش انقلاب باشد. این بحران‌های داخلی با سیاست حفظ وضع موجود آمریکا در تضاد است و می‌تواند باعث رادیکالیزه شدن و فعال شدن شکاف‌های اجتماعی، مذهبی، قومی و حتی نژادی در کشورها گردد و در نهایت منجر به خشونت و تروریسم شود. این شرایط به‌آسانی با توجه به سنجیت بالای اجتماعی در منطقه‌ی خاورمیانه امکان‌تسری می‌یابد و آثار فراوانی مانند گسترش مهاجرت، الحاق و جدایی‌طلبی و گسترش خشونت و تروریسم را در برداشته باشد و ضرورت مداخله‌ی آمریکا جهت حفظ منافع خود و متحدان را سبب شود. از سوی دیگر با توجه به مشکلات اقتصادی و داخلی آمریکا و نیز انتخابات ریاست جمهوری در این کشور، این اقدامات احتمالی مداخله‌جویانه نامطلوب است (Byman, 2011: 213). روی کار آمدن حکومت‌های جدید در برخی کشورهای منطقه و مقاومت رهبران و نخبگان این کشورها، احتمال تضاد منافع این کشورها را با آمریکا افزایش داده و تبعیت محض سابق از آمریکا از بین رفته است. این مسئله سبب می‌شود در تقابل و تعامل دولت‌های محافظه‌کار قدیم و دولت‌های انقلابی جدید تنش‌هایی صورت پذیرد؛ چراکه دولت‌های سنتی و محافظه‌کار به‌خوبی با خطوط قرمز یکدیگر آشنایی داشته و متعرض آن نمی‌شدند لذا خاورمیانه شاهد درگیری بسیار

اندکی میان کشورهای خود بوده است. اما روی کار آمدن نخبگان جدید و تغییر خطوط قمرز احتمال این تنش‌ها و بی‌ثباتی را افزایش خواهد داد که این امر با منافع ایالات متحده هم‌خوانی نخواهد داشت. از سوی دیگر شکل‌گیری بلوک‌های جدید قدرت و ائتلاف‌های نوین که نمونه‌های آن از هم‌اکنون هویدا شده است توازن قوای منطقه‌ای را به ضرر آمریکا تغییر خواهد داد هرچند اقداماتی نیز از جانب کشورهای محافظه‌کار در راستای حفظ وضع موجود صورت می‌پذیرد. به‌عنوان مثال تلاش عربستان برای ورود اردن و مراکش به شورای همکاری خلیج فارس در این راستا قابل تحلیل است. در مقابل؛ تقویت محور تهران- قاهره- بغداد در برابر عربستان و سایر کشورهای محافظه‌کار باعث به چالش کشیده شدن منافع آمریکا خواهد شد. به‌عبارت‌دیگر درگیری حکومت‌های مردم‌سالار جدید با پادشاهی‌های سنتی می‌تواند تبعاتی برای سیاست خارجی آمریکا در برداشته باشد (Byman, 2011: 213).

نقش مؤثر جمهوری اسلامی و حمایت معنوی این کشور از انقلاب‌های مردمی و تأکید بر مردم‌سالاری در کشورهای منطقه با توجه به رقابت استراتژیک ایران و آمریکا نیز تبعات منفی برای آمریکا خواهد داشت؛ چراکه این تحولات انقلابی سبب گسترش گفتمان جمهوری اسلامی و تقویت نقش مردم در سیاست این کشورها بوده است. جمهوری اسلامی ایران به دلایل بسیار از زمان پیروزی انقلاب اسلامی، سیاست ملت-محوری را در قبال همسایگان عرب خود اتخاذ کرده و مردم این کشورها را هدف هدایت خود قرار داده است. با پیروزی انقلاب‌ها و روی کار آمدن حکومت‌های مردمی طبعاً روابط این کشور با همسایگان عرب و ملت‌های منطقه تقویت خواهد شد و این امر می‌تواند مشکلاتی برای آمریکا در برداشته باشد. هرچند ایران به صراحت اعلام داشته که به دنبال ایجاد مدلی شبیه جمهوری اسلامی در این کشورها نیست و به خواست ملت‌های منطقه احترام می‌گذارد، اما آمریکا، کشورها و ملت‌های منطقه را از مدل حکومتی جمهوری اسلامی بر حذر می‌دارد و در مقابل تلاش دارد مدل کشورهای سکولار منطقه نظیر ترکیه را مطرح سازد، غافل از این که ماهیت انقلاب‌های منطقه و نقش اسلامی آن باعث می‌شود مدل‌های سکولار ظرفیت لازم را برای تحقق اهداف مردم نداشته باشد و در میان‌مدت و درازمدت باعث روی گردانی آن‌ها از این مدل‌ها خواهد شد. از سوی دیگر تضاد منافع ایران و کشورهای محافظه‌کار منطقه سبب افزایش تنش‌ها شده و بر مسائل نظیر قیمت انرژی تأثیر خواهد داشت لذا آمریکا تلاش دارد از شیوه‌های مختلف و در حوزه‌هایی نظیر انرژی هسته‌ای با اتخاذ سیاست فشار علیه جمهوری اسلامی بر محاسبات ایران تأثیر گذارده و باعث تعدیل رفتار این کشور شود.

۵) عمل‌گرایی محتاطانه: سیاست آمریکا در قبال بیداری اسلامی

ایالات متحدهی آمریکا تحولات بیداری اسلامی را در قالب گزاره‌های زیر ارزیابی و فهم می‌کند:

اول- این تحولات جریان تاریخی بوده که در استمرار استعمارزدایی بعد از جنگ جهانی اول و تجزیه‌ی عثمانی و تحولات دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ رخ داده است.
دوم- هیچ کشوری مصون از این تحولات نیست.
سوم- ریشه‌ی این تحولات را دولت‌های ضعیف، رسانه‌ها، استبداد و نظام‌های بسته و غیردموکراتیک می‌دانند.

چهارم- این تحولات درونی و ذاتی است و قابل دیکته توسط هیچ کشوری نیست
پنجم- این تحولات در ابتدای راه خود است و خاورمیانه آستان تحولات بیشتری است.
با توجه به این ارزیابی باید اشاره کرد که تحولات انقلابی خاورمیانه، منافع آمریکا را در منطقه دچار چالش جدی نموده است، با این وجود این تصور که این کشور اقدامی در جهت بازگشت وضع سابق و تأمین منافع خود انجام نمی‌دهد، نیز نادرست است. در طول زمان انجام این تحولات، آمریکا به دنبال مدیریت تحولات بوده هرچند در این راه به شکل کامل موفق نبوده است. برخی متفکران و استراتژیست‌های آمریکایی وقوع تحولات در کشورهای خاورمیانه را به‌مثابه فرصتی برای این کشور می‌دانند که منافع خود را به‌پیش برد. آن‌ها در چارچوب عمل‌گرایی معتقدند ایالات متحدهی آمریکا فرصت تعدیل خطرات ناشی از بیداری اسلامی را دارد؛ زیرا در جریان گذار از این مرحله- که کشورها تحولات دموکراتیک را تجربه می‌کنند- واشنگتن می‌تواند تلاش کند تا انگیزه‌ی دموکراتیک الهام‌بخش این اعتراضات عمومی فراموش نگردد و به‌مثابه ارزشی مهم در زمان تشکیل دولت‌های نوظهور در اذهان مردم باقی بماند. این دسته از متفکران معتقدند شیوه‌ی مؤثر احتمالی برای تأثیر گذاشتن بر ساختار ایدئولوژیکی رژیم‌های نوظهور می‌تواند دیپلماسی مستقیم باشد. تعامل گسترده‌ی واشنگتن با این رژیم‌ها می‌تواند اتحاد با آن‌ها و حمایت از آرمان‌های دموکراتیک این جنبش‌ها را تحکیم نماید (Moore, 2012: 12-15).

با دقت در نحوه‌ی تعامل و برخورد ایالات متحده نسبت به انقلاب‌های صورت گرفته، سیاست‌های متفاوتی قابل احصا است. این تفاوت در سیاست‌ها نشان بارزی از رعایت اصول عمل‌گرایی در سیاست خارجی است. در این راستا دولت اوپاما با غافل‌گیر شدن در برابر این

تحولات تلاش کرد هر مورد از انقلاب‌ها را به شیوه‌ای مجزا مدیریت نماید. در واقع همین عامل سبب شده است که برخی سیاست اواما را در قبال تحولات انقلابی خاورمیانه عمل‌گرایانه بنامند. عمل‌گرایی اواما موجب شد تا او منتظر روشن شدن جهت تحولات بماند و سپس اقدام کند. برخی این سیاست را به دلیل بی‌تدبیری و تعلل اواما می‌دانند. به عبارت بهتر در نهایت سیاست آمریکا مدیریت و رهبری از راه دور و از پشت صحنه بوده است.

اواما در سخنرانی خود در سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۳ اعتراف می‌کند که از سرعت تحولات شوکه شده است و نه آمریکا و نه هیچ کشور دیگری توان دیکته‌ی شرایط خاصی به تحولات منطقه را ندارد. برآیند تحولات انجام شده نشان می‌دهد اقدامات این کشور انفعالی و واکنشی است، البته این کشور در جهت تطبیق با شرایط جدید از ابزارهای مختلفی استفاده کرده است که در بخش‌های آتی مقاله به بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت.

چالش دیگر آمریکا در حوزه‌ی بیداری اسلامی تضاد ارزش - منفعت در سیاست خارجی این کشور است. منافع آمریکا در تحولات انقلابی منطقه حفظ رژیم‌های وابسته بود، اما ارزش‌هایی که آمریکاییان همواره معتقدند به آن‌ها پایبندند با این منافع در تضاد قرار گرفته است. ارزش‌هایی نظیر ارتقای دموکراسی و گسترش حقوق بشر از این دست است. به عبارت بهتر سیاست آمریکا حاوی یک پارادوکس و تناقض بین حفظ ارزش‌های آمریکایی و الزامات استراتژیک است: ارزش‌های آمریکایی مانند دموکراسی و لیبرالیسم و الزامات استراتژیک حفظ متحدان و دوستان دیکتاتور آمریکاست. یعنی منافع آمریکا در مقابل ارزش‌های اسمی آن قرار می‌گیرد؛ و این تضادی است که آمریکاییان هنوز درگیر آن هستند. از سوی دیگر آمریکا جهت حفظ منافع خود مجبور شد با حکومت‌های غیردموکراتیک منطقه درحالی که چهره‌ی خشن خود را به مردم خود نشان داده بودند همکاری کند. این امر باعث تضعیف قدرت نرم ایالات متحده گردید. از سوی دیگر همکاری با این کشورهای اقتدارگرا جهت سرکوب تروریسم باعث شد آمریکا از فشار و اصرار خود مبنی بر تحقق دموکراسی و انجام اصلاحات در کشورهای منطقه خودداری کند. مجموعه‌ی این شرایط مشکلات و تضادهای سیاست آمریکا در منطقه را در نتیجه‌ی تحولات انقلابی مشهود ساخت.

در قالب عمل‌گرایی، ایالات متحده در قبال این انقلاب‌ها، چهار الگوی متفاوت رفتاری

جهت مدیریت کلی حوادث اتخاذ نمود که عبارتند از:

۱- مداخله‌ی نظامی

آمریکا در قبال تحولات لیبی ترجیح داد از توان نظامی ائتلافی ناتو برای سرنگونی رژیم قذافی و کمک به انقلابیون استفاده نماید هرچند در این رابطه با مشکلاتی نیز مواجه بود، ولی با سیاست اعلامی جلوگیری از فاجعه‌ی انسانی و حمایت از غیرنظامیان توانست در شورای امنیت مجوز مداخله گرفته و طی چند ماه با کمک متحدان ناتو، حکومت لیبی را سرنگون سازد و از این طریق احتمالاً بتواند در آینده‌ی سیاسی این کشور اثرگذار باشد (Hunter, 2011).

۲- تلاش برای حفظ وضع موجود

در مواردی نیز آمریکا تلاش کرد برخلاف ارزش‌های اعلامی خود در کنار حکام مستبد منطقه‌ای ایستاده و مانع تحقق انقلاب‌های مردمی گردد. نمونه‌ی بارز این مسئله در بحرین و اردن اتفاق افتاده است. آمریکا به شکل متضادی، درحالی‌که سخن از حق تعیین سرنوشت به میان می‌آورد، نظاره‌گر سرکوب مشترک مردم بحرین توسط حاکمان بحرین و عربستان است و هیچ اقدامی در جهت خواست مردم انجام نمی‌دهد (Diwan, 2011).

۳- انتقال قدرت مدیریت شده

آمریکا به‌طور مشخص در یمن با تغییر حاکم مورد حمایت خود یعنی (علی عبدالله صالح) و جانشینی معاون وی به ریاست حکومت به مدت دو سال، تلاش کرد اوضاع را در یمن مدیریت نماید. درواقع این کشور نوعی ظاهرسازی انجام داد و با انتقال صوری قدرت درصدد است انقلاب مردم را کنترل نماید.

۴- مدیریت انتخابات

ایالات متحده در کشورهایی که نتوانست مقابل انقلاب‌های مردمی بایستد، تلاش می‌کند با تأثیرگذاری بر نتایج انتخابات مردمی گزینه‌های متمایل به خود را به قدرت برساند. به‌عنوان مثال تحولات مصر با توجه به سرعت خود و نیز جریان قدرتمند مردمی، به سمتی رفت که آمریکا نتوانست از حاکم این کشور حمایت نماید و درنهایت مردم حکومت مبارک را ساقط نمودند و منافع بسیار آمریکا در این کشور به خطر افتاد. با این وجود آمریکا تلاش کرد به شیوه‌های مختلف از طریق نظامیان و نخبگان متمایل به خود، بر نتیجه‌ی انقلاب اثر گذارد. یکی از

شیوه‌های عمل آمریکا در این راستا ورود افراد وابسته و به قدرت رساندن دموکراتیک آن‌ها می‌باشد. در نهایت نیز در مصر، آمریکا با اتخاذ سیاست رئالیستی و حمایت از کودتای نظامیان، حاکمان قانونی مصر را سرنگون کرد تا از طریق آن‌ها صحنه‌ی مصر به‌عنوان کشور تأثیرگذار منطقه را مدیریت نماید. نکته‌ی مهم در این راستا آن است که آمریکا برای حکومت موقت مصر شروطی را تعیین نموده است که در رأس آن پایبندی به پیمان کمپ‌دیوید، مبارزه با افراط‌گرایی و انجام اصلاحات در این کشور است.

علاوه بر مدل‌های رفتاری کلان فوق‌الذکر، ایالات‌متحده‌ی آمریکا در راستای مدیریت تحولات بیداری اسلامی در کشورهای منطقه، سیاست‌های زیر را در دستور کار خود قرار داده است. مسلماً موارد زیر بسته به شرایط متفاوت در کشورهای منطقه با شیوه‌ها و ابزارهای مخصوص به خود مورد استفاده قرار می‌گیرد که خود نشان از عمل‌گرایی محتاطانه و سیاست‌های اقتضائی اوپاماست. این سیاست‌ها عبارتند از:

اول- کمک به انجام اصلاحات درونی

آمریکا به دولت‌ها و نخبگان کشورهای منطقه و احزاب وابسته به خود در جهت اصلاح ساختارهای موجود فشار وارد می‌آورد. این ساختارها باید به نحوی اصلاح شوند که امکان بروز تحوّل و انقلاب و بی‌ثباتی در این کشورها را کاهش دهد و به‌عنوان دارویی مقطعی و مسکن، اعتراضات مردمی را کنترل نماید.

دوم- تداوم حضور نظامی در منطقه و کشورهای هدف

همواره یکی از بهانه‌های ایالات متحده از اقدامات نظامی و حضور نیروهای مسلح خود در منطقه حمایت از متحدان و شرکای خود مطرح شده است. طبعاً در شرایط انقلابی کنونی که بسیاری از منافع آمریکا با مشکل مواجه شده است، این حضور نظامی باید ادامه یابد و پشتیبان سیاست‌های اجرایی دولت آمریکا قرار گیرد. از سوی دیگر گسترش همکاری‌های نظامی با کشورهای منطقه در این راستا قابل پیش‌بینی است.

سوم- پرهیز از اتکای به متحد واحد

تجربه‌ی بیداری اسلامی این درس را به آمریکاییان آموخت که اتکا به متحد واحد می‌تواند چه تبعات سهمگینی برای آمریکا در برداشته باشد از این‌رو آمریکا در حال متکثر نمودن پایگاه‌های نفوذ خود و عدم اتکا به یک متحد است.

چهارم - ترویج مدل اسلام‌گرایی سکولار

ایالات متحده به‌خوبی می‌داند که اسلام و ماهیت اسلامی تحولات منطقه قابل‌انکار نیست، از این‌رو تلاش می‌کند با ارائه‌ی بدیل‌های سکولار و کم‌خطر اسلامی (نظیر الگوی ترکیه) به ملت‌های عرب منطقه، از درون این کشورها را دچار انحراف نماید و اسلام‌گرایی آن‌ها را مدیریت کند.

پنجم - نزدیکی به جامعه‌ی مدنی و اسلام‌گرایان منطقه

آمریکا با درک ماهیت اسلامی تحولات، تلاش می‌کند در میان انقلابیون و اسلام‌گرایان و نخبگان جدید در این کشورها نفوذ کرده و ضمن شناسایی آن‌ها بدیل‌های مناسب و احتمالاً وابسته به خود را برای حکمرانی آینده تربیت و حمایت نماید.

ششم - تقویت گفتمان حقوق بشر

ایالات متحده با توجه به رویکرد خاص خود در مباحث حقوق بشر سعی می‌کند از این اهرم فشار بر نخبگان جدید در کشورهای منطقه استفاده نماید و آن‌ها را وادار به پاسخ‌گویی نموده و این ابزار فشار را همواره علیه ملت‌ها و دولت‌های منطقه حفظ نماید.

هفتم - پیشبرد روند سازش

آمریکا یکی از ریشه‌های انقلاب‌های منطقه را مسئله‌ی رژیم صهیونیستی می‌داند، از این‌رو حل مسئله‌ی فلسطین را با رویکرد خود به‌طور جدی پیگیری خواهد کرد.

نتیجه‌گیری

وقوع انقلاب‌های مردمی در خاورمیانه باعث تغییر نظم منطقه‌ای در این ناحیه‌ی استراتژیک جهانی شده است. احتمال وقوع جنگ داخلی، فعال‌شدن شکاف‌های اجتماعی، نژادی، قومی، مذهبی باعث تقویت جریان‌های جدایی‌طلبانه شده است. از سوی دیگر تقویت جریان‌ها و گروه‌های تروریستی، امکان تسری بحران را به کشورها و نواحی دیگر نیز فراهم آورده و به مشکلات منطقه افزوده است. روی کار آمدن نخبگان جدید، تقویت اسلام‌گرایان در کشورهای منطقه، تقابل دولت‌های جدید انقلابی با دولت‌های محافظه‌کار قدیم، افزایش نقش منطقه‌ای دولت‌های مستقل در منطقه نظیر جمهوری اسلامی ایران، همه نشان از ایجاد نظم جدید منطقه‌ای است که منافع بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را به چالش کشیده است. ایالات متحده‌ی آمریکا نیز از این قاعده مستثنا نیست و منافع این کشور به شکل گسترده‌ای

تهدید شده است. این شرایط سبب شده است که ایالات متحده مجموعه‌ای از سیاست‌ها را در جهت کنترل و مدیریت انقلاب‌های منطقه اتخاذ نماید به نحوی که این کشور را وادار به اتخاذ شیوه‌های مختلف در برابر این تحولات نموده است. این اقدامات با توجه به سرعت تحولات منطقه‌ی خاورمیانه در چارچوب عمل‌گرایی اوباما در سیاست خارجی قابل تحلیل و بررسی است. به عبارت دیگر در هر مورد آمریکا حسب شرایط اقدام به تصمیم‌گیری نموده، الگویی جهت تأمین منافع خود در نظر گرفته است. اوباما تلاش نموده است با رویکرد غیرایدئولوژیک، غیرامنیتی، مدیریت غیرمستقیم، توجه به نتیجه‌ی سیاست‌ها به جای اصول ثابت از پیش تعیین‌شده، پرهیز از جنگ‌های غیرضروری، توجه به چندجانبه‌گرایی و کاهش هزینه‌ی مداخله‌ی مستقیم منافع خود را تأمین نماید. در این راستا اقداماتی نظیر مداخله‌ی مستقیم نظامی تا تغییرات ظاهری در نخبگان حاکم از سوی آمریکا در سطح کلان به انجام رسیده است. در درازمدت نیز آمریکا تلاش می‌کند از طریق کمک به انجام اصلاحات درونی، تداوم حضور نظامی در منطقه و کشورهای هدف، پرهیز از اتکای به متحد واحد، ترویج مدل اسلام‌گرایی سکولار، نزدیکی به جامعه‌ی مدنی و اسلام‌گرایان منطقه، تقویت گفتمان حقوق بشر و پیشبرد روند سازش چالش‌های ناشی از بروز بیداری اسلامی را در منطقه مدیریت نماید.

منابع

الف - فارسی

- الهی، همایون، (۱۳۸۷)، *خلیج فارس و مسائل آن*، چاپ دهم، تهران، نشر قومس.
- پوراحمدی، حسین، (۱۳۸۸)، «تأثیر اهداف راهبردی آمریکا در خاورمیانه بر منافع جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه‌ی بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره‌ی دوم.
- دهشیار، حسین، (۱۳۸۲)، *سیاست خارجی آمریکا در آسیا*، تهران، موسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- سازمند، بهاره، (۱۳۹۰)، *سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ*، تهران، موسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- کسینجر، هنری، (۱۳۸۱)، *دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه‌ی ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- کوهکن، علیرضا، (۱۳۸۶)، «تأثیر لابی آپیک بر سیاست خارجی آمریکا»، مرکز پژوهش‌های مجلس، شماره مسلسل ۸۶۴۵.
- گوهری مقدم، ابوذر، (۱۳۸۶)، *سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- گوهری مقدم، ابوذر، (۱۳۹۰-الف)، «جهانی شدن و تروریسم جدید: ارائه مدلی مفهومی»، فصلنامه‌ی دانش سیاسی، سال هفتم.
- گوهری مقدم، ابوذر، (۱۳۹۰-ب)، «بیداری اسلامی یا انقلاب‌های عربی؟ رویکردی اجتماعی»، اصغر افتخاری (گردآوری)، *بیداری اسلامی در نظریه و عمل*، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).

ب - انگلیسی

- Blackwill, Robert & Walter B. Slocombe. (2011), *ISRAEL A Strategic Asset for the United States*, The Washington Institute for Near East Policy.
- Byman Daniel L. and Kenneth M. Pollack. (2011), *Regional Actors The Changing Balance of Power in the Middle East*, in *The Arab Awakening America and the Transformation of the Middle East*, Brookings institution press, Washington, D.C.

- Byman Daniel L. (2011), *States in Civil War Challenges for the United States*, in *The Arab Awakening America and the Transformation of the Middle East*, Brookings institution press, Washington, D.C.
- Carpenter Scott , Andrew J. Tabler , and Robert Satloff. (2011), *Obama, the Arab Spring, and the Peace Process: Assessing a Pivotal Moment in U.S. Middle East Policy*, PolicyWatch 1810.
- Diwan, K. S. (2011, March 2), "Bahrain's Shia Question. Foreign Affairs", Retrieved June 7, 2012, from: <http://www.foreignaffairs.com/articles/67555/kristin-smith-diwan/bahrain-shia-question>.
- Dueck, Colin. (2011, October 01), "The Accommodator: Obama's Foreign Policy", *Policy Review*, (169), 13, Retrieved from <http://elibrary.bigchalk.com>.
- Hassan oz. (2011), *AMERICAN DEMOCRACY PROMOTION AND THE ARAB SPRING*, Presented to former US Secretary of State Madeline Albright December The University of Warwick.
- Hunter, R. E. (2011, March 16), "What Intervention Looks Like", *Foreign Affairs*, Retrieved June 7, 2012, from <http://www.foreignaffairs.com/articles/67659/robert-e-hunter/what-intervention-looks-like>.
- Indyk, Martin S., Lieberthal, Kenneth G., O'Hanlon, Michael E, "Scoring Obama's Foreign Policy: A Progressive Pragmatist Tries to Bend History." *Foreign Affairs* 3(2012):29. eLibrary. Web. 18 May. 2014.
- Javier Blas. (2011), Arab Spring Drives up Middle East Break-even Oil Price, *The Financial Times* available at: <http://www.ft.com/cms/s/0/713b9568-0527-11e1-b8f4-00144feabdc0.html#axzz1x6BhmEYj>
- Moore Taj. (2012), "Iran and the Arab Spring", *Stimson center*, available at: http://www.stimson.org/images/uploads/research-pdfs/appendix2_3.pdf.
- Nau, R, Henry, "Obama's Foreign Policy." *Policy Review* 160(2010):27. eLibrary. Web. 18 May. 2014.
- Nonie Darwish. (2012), *The Devil We Don't Know The Dark Side of Revolutions in the Middle East*, John Wiley & Sons, Inc., Hoboken, New Jersey.
- Pollac Kenneth M. (2011) , *External Powers Riding the Tsunami in the Arab Awakening America and the Transformation of the Middle East*, Brookings institution press, Washington, D.C.

- "Remarks by the President Obama on the Middle East and North Africa", State Department, Washington, DC May 19, 2011
- TerrillShare, Andrew. (2011), *The Arab Spring and the Future of U.S. Interests and Cooperative Security in the Arab World*, Strategic Studies Institute, Available at:
<http://www.strategicstudiesinstitute.army.mil/index.cfm/articles/The-Arab-Spring-and-the-Future-of-US-Interests/2011/8/2>.
- Waxman Dov. (2012), "The Real Problem in U.S. -Israeli Relations" , Center for Strategic and International Studies, The Washington Quarterly.